

ژرژ سورل و برآمدن اسطوره سیاسی

نویسنده: دیوید اوهانا

مترجم: بهزاد کورشیان

۱

ژرژ سورل (۱۹۲۲-۱۸۴۸)، امروز نیز برای بسیاری از پژوهش‌گران و ایدئولوگ‌های راست و چپ پرسش‌انگیز و محل مناقشه است. او مانند کاغذ تورنسلی‌ست که اندیشمندان، پژوهشگران، و فعالان سیاسی به‌واسطه آن باورهای‌شان را شکل می‌دهند و می‌کوشند ایده‌های‌شان را صورت‌بندی کنند. در همایشی بین‌المللی درباره سورل که به سال ۱۹۸۲ در اکول نرمال سوپریور^۱ برگزار شد، ژرژ سورل و *زمانه‌اش*^۲ (۱۹۸۵) [۱] انتشار یافت؛ و برپایی *انجمن مطالعات سورل*^۳ در ۱۹۸۳ منجر به انتشار *دفترهای ژرژ سورل* [۲] شد که برنامه‌ای هم برای بازنشر مجموعه آثار سورل در پانزده جلد در دست دارد. جای شگفتی نیست که این «گفتمان نو»^۴ [۳]، این علاقه دوباره در میان چپ فرانسه، هنگامی پدید آمد که سوسیالیست‌ها در این دهه در فرانسه به قدرت رسیدند. این «تجدیدنظر در سورل» سه هدف عمده را دنبال می‌کند: فرانسه‌مآب کردن^۵ سوسیالیسم اروپایی از طریق سورل؛ بازپس‌گیری سورل به‌دست چپ؛ و پاک‌کردن چهره سورل از انگ یاری‌رساندن به برآمدن فاشیسم، یا به بیان دیگر، کوشش در جهت کنارگذاشتن خاطره آنچه سارتر «موعظه‌های فاشیستی» [۴] سورل می‌نامید.

سورل اندیشمندی بود که خود را یک مارکسیست واقعی می‌نامید، با این حال بر این باور بود که موسولینی جوان و لنین دو سیاست‌مداری بزرگی هستند که تاکنون در سنت سوسیالیسم پرورش یافته‌اند. او در یک دهه، هم دریفوسی و هم ضددریفوسی بود.^۶ نوسازی اروپای منحط را انتظار می‌کشید، اما در جنگ جهانی اول سکوت اختیار کرد. یهودستیز بود اما تمدن عبری باستان را ستایش می‌کرد. فردی انقلابی که ابزارهای مدرن قدرت در قرن بیستم را کشف کرد، و هم‌زمان به فرهنگ‌های قهرمانانه باستان همچون منبعی الهام‌بخش برای فرانسه در پایان قرن^۷ می‌نگریست. او حامی «کنفدراسیون عمومی کار»

¹ Ecole Normale Supérieure

² Georges Sorel en son temps

³ Société d'Études Sorélinnes

⁴ nouveau discours

⁵ Gallicisation

⁶ آلفرد دریفوس (Alfred Dreyfus): افسر ستاد توپخانه در ارتش فرانسه بود که به خیانت به کشورش محکوم شده بود. وی که یهودی‌تبار بود، به جرم «خیانت به جمهوری فرانسه» از طریق «جاسوسی برای آلمان» به محاکمه کشانده شده بود. وی در دادگاه نظامی جنجالی در سال ۱۸۹۴ میلادی، محکوم به خلع درجه و تبعید ابدی به جزیره شیطان در ناحیه گویان در شمال شرقی آمریکای جنوبی شد. پس از حدود پنج سال و کشف اسناد و مدارک جدیدی که دریفوس را بی‌گناه نشان می‌داد، بحث‌های سیاسی در مورد محاکمه او بالا گرفت.

⁷ fin de siècle

(C.G.T)¹، «اکسیون فرانسز»^۲، سندیکالیسم انقلابی و مارکسیسم، شوراهای^۳ و سرمایه‌داران بزرگ آمریکایی، پرودون و برنشتاین بود. درست در همان سالی که سرژیو پانونزیو^۴ سورل را در مقام پدر سندیکالیسم فاشیستی ستایش می‌کرد، او به شوراهای همچون سندیکاهای انقلابی واقعی می‌نگریست. [۵] دو عضو «حلقهٔ پرودون»^۵ - که سلطنت‌طلبان و سندیکالیست‌ها، ملی‌گرایان و سوسیالیست‌ها را دور هم جمع کرده بود- به دنبال انحصار سورل به‌مثابهٔ پدر اندیشه‌های متناقض‌شان بودند: ژرژ ولوا^۶ بنیان‌گذار «فسو»^۷ و ادوارد برت^۸ کمونیست. [۶]

سورل به طرق گوناگون بر مبارزان کمونیست فرانسوی همچون ام. میشل، ام. فوریه، باربوس، دلسال، لوزون، لاگاردل، و ژ. برنیه، و همچنین فاشیست‌های فرانسوی مانند بورژه، وریو، و ژوهانه تأثیر گذاشت. او در نشریات سیاسی فرانسوی گوناگون از جمله *Effort*، *Cahiers du Cercle Proudhon*، *Cité française*، *Action Avant-garde*، *Indépendance, directe*، و *Mouvement Socialiste* قلم زد. روایت افسانه‌ای و پرآوازهٔ دنیل هالوی^۹ دربارهٔ سفرای بلشویک روسی و فاشیست ایتالیایی در فرانسه که برپایی بنای یادبودی را بر مقبرهٔ سورل پیشنهاد کرده بودند، بار دیگر بر ابهامی که خاطرهٔ سورل را فراگرفته است تأکید می‌کند. دو روز پس از مرگ سورل، دلسال در *اومانیته*^{۱۰} نوشت: «کارگرانی که استعمار شده‌اید، باور کنید یکی از آگاه‌ترین و بزرگ‌ترین پشتیبانان شما در گذشته است.» [۷] سه روز بعد، ولوا در *اکسیون فرانسز* نوشت: «من در پیشگاه مزار مردی که از او دین بسیاری بر گردن دارم سر فرود می‌آورم و دعا می‌کنم.» [۸]

بی‌تردید، همان‌طور که هنری استوارت هیوز خاطر نشان می‌کند، خود سورل مسئول آن «انبوه سردرگم‌کنندهٔ پارادوکس‌ها و تناقضات» [۹] است. پیمودن گذرگاه‌های تاریخ‌نگاری در باب سورل به ما بیشتر دربارهٔ بحث‌های ایدئولوژیک و جدل‌های سیاسی که در حدفاصل قرن بیستم به‌وقوع پیوسته می‌آموزد تا دربارهٔ خود سورل. از زمانی که سورل نخستین کتاب‌اش در باب سقراط را در ۱۸۸۹ منتشر کرد، بیش از هزار مقاله، نقد و کتاب دربارهٔ او نوشته شده است. [۱۰] این اطلاعات ثابت می‌کند

¹ C.G.T: کنفدراسیون عمومی کار (به فرانسوی: Confédération générale du travail، به اختصار CGT سژت) یک مرکز ملی سندیکایی است که سال ۱۸۹۵ در شهر لیمورژ پایه‌گذاری شد. این کنفدراسیون از اصلی‌ترین کنفدراسیون‌های سندیکایی کشور فرانسه به‌شمار می‌رود.

^۲ Action Française: جنبش سیاسی و ملی‌گرای افراطی در فرانسه، تأسیس در ۱۸۹۰، به رهبری شارل مورا (۱۸۶۸-۱۹۵۲). این جنبش، در مقابل آموزه‌های سوسیالیستی مبارزهٔ طبقاتی بر ضرورت وحدت مردم فرانسه تأکید می‌کرد و نفوذ آن در دههٔ ۱۹۲۰ به اوج رسید. این جنبش در ابتدا ماهیتی ملی‌گرا و جمهوری‌خواه داشت و با سرمایه‌داری و حکومت پارلمانی مخالف بود؛ اما از ۱۹۱۴ گرایش‌های ملی‌گرایانه در آن غالب شد. در دههٔ ۱۹۲۰ از طریق اتحاد با ژرژ کلمانسو، که بیش از آن نخست‌وزیر فرانسه بود، به اعتباری نسبی دست یافت و کرسی‌هایی در مجلس نمایندگان کسب کرد. در دههٔ ۱۹۳۰، جنبش فرانسوی جای خود را به جنبش‌های افراطی‌تر راست‌گرا چون جوانان میهن‌پرست و صلیب آتش داد.

³ the Soviets

⁴ Sergio Panunzio

⁵ Cercle Proudhon

⁶ Georges Valois

^۷ Faisceau: یک حزب سیاسی فاشیستی موقت فرانسوی بود، که در ۱۱ نوامبر ۱۹۲۵ به‌عنوان اتحادی از راست افراطی به‌دست ژرژ ولوا پایه‌ریزی شد.

⁸ Edouard Berth

⁹ Daniel Halévy

¹⁰ Humanité

که مبدع اسطوره اعتصاب عمومی و جامعه‌شناس اسطوره، خود تبدیل به اسطوره‌ای شد که از سوی فعالان سیاسی متفاوت و باورها و ایدئولوژی‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفت. همان‌طور که هر اردوگاه سیاسی سورل خودش را دارد، هر نسلی نیز سورل خود را دارد. به نظر می‌رسد هیچ نظریه‌پرداز سیاسی دیگری در قرن بیستم وجود ندارد که با تحقیق و پژوهش درباره اسطوره‌های نو و نوسازی فرهنگی (ریکورسو)^۱ به شهرت رسیده باشد. جای شگفتی نیست که بندتو کروچه سورل را «ویکوی قرن بیستم» نامید. [۱۱] سورل حدومرزه‌های ایدئولوژیک را درهم‌شکست و خود را در میان اردوگاه‌های سیاسی گوناگون خودی و غیرخودی حس می‌کرد. چه‌بسا به همین دلیل باشد که هرکسی می‌تواند سورل خودش را پیدا کند.

آیا سورل یک شاخص بود؟ نوعی لرزه‌نگار زمانه‌اش؛ یا اینکه در پدیدآمدن گروه‌های متعصب خشونت‌گرای قرن بیستم نقش داشت؟ بی‌تردید، او هردو بود. مانند مارکس اقتصاددان، پارتو جامعه‌شناس، و لوبون روان‌شناس، تحلیل‌های او بر دورانی که در آن می‌زیست اثر گذاشت. سورل را باید متفکری به شمار آورد که در ساحت تمدنی و نه صرفاً در قلمرو سیاست می‌اندیشید. درست به همین دلیل است که او اسطوره را درون‌مایه نوسازی می‌دانست، به‌جای اینکه عقل را درون‌مایه پیشرفت بداند. سورل از مارکس آموخت که پرولتاریا باید قلب تپنده تمدن و کارگزار نوسازی مدرن آن باشد. اما برخلاف مارکس، سورل به‌جای دانش‌واژه‌های اقتصادی با مفاهیم اخلاقی می‌اندیشید، برحسب پدیده‌های روان‌شناختی همچون اسطوره و نه به زبان ماتریالیستی. سورل مارکسیسم را از انگاره‌ای درباره علم الاجتماع به اسطوره‌ای درباره چکامه اجتماعی تبدیل کرد. ایدئولوژی مارکسیستی به تحلیل واقعیت می‌پردازد؛ اسطوره سورل توده را بسیج می‌کند. نزد سورل، جامعه‌شناسی واقعیت را تبیین می‌کند، در حالی که اسطوره در پی تغییر آن است. اینکه سورل جامعه‌شناس بود حقیقت دارد، اما او یک اسطوره‌شناسی سیاسی مدرن را نیز بنا نهاد.

۲

نخستین صورت‌بندی از نگرش سورل را می‌توان در نوشته‌های اولیه‌اش یافت، صورت‌بندی‌ای که بر مبنای آن اسطوره در مرکز فلسفه تاریخ او جای دارد. [۱۲] سورل در *مطالعه‌ای سکولار در کتاب مقدس*^۲ (۱۸۸۹)، به‌جای بُعد منطقی و عقلی فرهنگ عبری، جنبه نمادین و اسطوره‌ای آن را برجسته می‌کند. در *محاكمه سقراط*^۳ (۱۸۸۹)، سورل گذار از جامعه‌ای کشاورزی و اسطوره‌ای به جامعه‌ای شهری و عقل‌مدارانه^۴ را تحلیل کرد. او به نکوهش اخلاق سقراطی پرداخت که جایگزین زیباشناسی هومری شده بود. سورل در *ویرانی جهان باستان*^۵ (۱۹۰۱)، تشریح می‌کند که چگونه اسطوره امپراتوری روم به‌مثابه قدرتی بزرگ به یک دیوان‌سالاری تبدیل شد و چگونه فاتحان دیروز به هیئت پلیس‌های امروز درآمدند. او در *نظام تاریخ رنان*^۶ (۱۹۰۲)، سیاسی‌شدن عرفان مذهبی از سوی کلیسا و برکشیدن آن به الهیات و فلسفه را فراتر از اسطوره توصیف کرد.

¹ ricorso

² Contribution à l'étude profane de la bible

³ Le procès de Socrate

⁴ rationalistic

⁵ La Ruine du monde antique

⁶ Le système historique de Renan

این کتاب‌ها به‌ویژه از این لحاظ که دربردارندهٔ بن‌مایه‌های دیدگاه اساسی سورلی هستند حائز اهمیت‌اند: اسطوره در مرکز فلسفهٔ تاریخ او قرار دارد. [۱۳] سورل در دوران پختگی سیاسی متأخر و رفت‌وآمدهایش بین چپ و راست، به اندیشه‌های مطرح‌شده در نوشته‌های اولیه‌اش وفادار ماند. سورل در رویکردش به تمدن‌های باستان، کمتر به پژوهش عینی دربارهٔ فرهنگ‌های عبری، یونانی، رومی و مسیحی اولیه علاقه‌مند بود تا یافتن نمونه‌ای از قهرمانی زیباشناختی. سورل در جستجوی فضیلت بود. فضیلت سورلی به‌جای «چیست» بر «چگونه» متمرکز است: اتوس^۱ (منش) نزد سورل بر ارزش‌هایی همچون مبارزه، رنج، انزوا، عزم و اراده و آفرینش‌گری تأکید می‌کند، ارزش‌هایی که در درون جهانی هم‌ستیز پدید می‌آیند. از سوی دیگر، جهانی هماهنگ ارزش‌هایی نادرست همچون عدالت، سعادت‌طلبی و نظم عقلانی را روا می‌دارد.

به‌عقیدهٔ سورل سرزندگی^۲ قهرمانانه وجه مشترک تمدن‌ها پیش از دگردیسی‌شان به «نظام‌های سیاسی»^۳ است. او تنها شیفتهٔ مؤلفهٔ عمل‌گرایانهٔ گذشته بود؛ «گذشتهٔ اسطوره‌ای» که همچنان در کار است و نه «گذشتهٔ تاریخی» به‌سان علاقه‌ای زودگذر. این تأملات اولیه در باب سرزندگی وضعیت هم‌ستیز تمدن‌های باستان، سورل را به تاختن بر توهم هماهنگی در فرهنگ منحط مدرن سوق داد، که به باور او، از فلسفهٔ روشنگری نشئت گرفته بود.

۳

به‌عقیدهٔ سورل، فیلسوفان «آرمان‌شهری»^۴ قرن هجدهم، در مفهوم «طبیعت» که برای آنها نماد کمال و اعتدال مطلق بود روح تازه‌ای دمیدند. [۱۴] او بر این باور بود که این چشم‌انداز از هماهنگی به‌سان آرمانی موعود، وجه مشترک مسیح‌باوری^۵ مذهبی و عرفی است. وی مدعی بود که فلسفهٔ روشنگری، مفهوم مذهبی «خدا» را با مفاهیم مدرن «طبیعت» و «عقل» مبادله کرده است. سورل تمام اشکال مسیح‌باوری را نکوهش می‌کرد. اینکه فرجام نوع بشر مانند آغاز آن خواهد بود، یکی از بیش‌های بنیادینی است که ایدهٔ مسیحایی را پیش می‌برد: انسان در آغاز در هماهنگی زندگی می‌کرد که، به هر دلیلی، با گذشت زمان از بین رفته است، با وجود این در آینده، تقدیر تاریخی انسان، آشتی و بازگشت به بهشت است، آنجا که تمام تعارض‌ها منحل و اختلاف‌ها یک‌بار برای همیشه و بی‌چون‌وچرا حل می‌شوند. در دروازه‌های باغِ عدن آرامش ابدی نهفته است. از این جهت، سورل یک ضد‌مسیح (دجال) است: او بر این باور بود که، (آرمان) هماهنگی نادرست است. بهشت، چه مذهبی و چه عرفی، پناهگاه بزدلانی است که برای نجات جان‌شان می‌گیرند. [۱۵]

سورل کوشش‌های فیلسوفان عقل‌گرا در عاریه‌گرفتن ایده‌های کلیسا دربارهٔ قدرت آموزش به‌منظور برپایی جوامع مسیحایی آرمان‌شهری را به‌سخره می‌گرفت: تورگو^۶ نمونه‌ای دیوانی^۷ از آموزش عمومی را به‌عنوان پروژه‌ای دولتی به پادشاه عرضه

¹ ethos

² vitality

³ establishments

⁴ utopian

⁵ messianism

⁶ Turgot: آن روبر ژاک تورگو، اقتصاددان و سیاست‌مدار لیبرال فرانسوی که وزیر دارایی و خدمات عمومی فرانسه در دورهٔ لوئی شانزدهم بود. تأملاتی در باب تولید و توزیع ثروت (۱۷۶۶) از مهم‌ترین آثار اوست.

⁷ clerical

کرد؛ [۱۶] Condursa با توجه به زوال یافتن مذاهب شرقی، بر این باور بود که ملت‌های غیراروپایی به سرعت و با تغییر مذهب عرفی می‌شوند. میسیونریسم عرفی روستاهای پاراگوئه را به دیرنشینان تشبیه می‌کرد. سورل هماهنگی را با ایده هم‌ستیزی و جبرگرایی^۱ فلج‌کننده را با اراده‌گرایی^۲ پرشور جایگزین کرد؛ او تکامل ادواری را جای تکامل خطی نشانده و به جای خوش‌بینی، بدبینی به‌دور از توهمات را برگزید.

هماهنگی به‌مثابه چشم‌انداز درونی و غایی جهان برای سورل عمارتی ساختگی بود که جایی در واقعیت ندارد. [۱۷] کوشش‌های متفکران قرن هجدهم به‌منظور برپایی جامعه‌ای رها از هم‌ستیزی‌های روزمره جهان، به‌معنای دقیق کلمه آرمان‌شهری بود؛ امری که هرگز نمی‌توانست تحقق یابد. آرمان‌شهرهای مسیحایی روشنگری، انسان آرمانی را متناسب با جهان آرمانی‌شان تخیل می‌کردند. این انسان انتزاعی فاقد تاریخ، افسانه‌ای بیش نبود؛ نمونه‌ای ساختگی، که جایی در واقعیت نداشت. او تجلی میل به آرامش ابدی بود، زندگی‌ای آرام غرق در توهمات شیرین و دل‌انگیز. توهمات هماهنگی انسان و حل‌وفصل تمام تضادها و تعارض‌های‌اش، صرفاً تسکین‌دهنده بود و هم‌زمان سلاحی در دست بورژوازی که می‌کوشید وضع موجود را حفظ کند. بورژوازی طبقه فاتح و فلسفه پیشرفت روشنگری ایدئولوژی‌اش بود. پیشرفت، همان‌طور که نیزبت و استتلی در مقدمه‌شان بر ویراست انگلیسی توهمات پیشرفت^۳ (۱۹۰۸) شرح دادند، قدرت سیاسی بورژوازی را مشروعیت بخشید. [۱۸] اما پیشرفت تنها نوک کوه یخ روشنگری بود. به‌عقیده سورل، روشنگری نه‌تنها ایدئولوژی یک طبقه، بلکه همچنین تجلی شکلی از آگاهی بود: هماهنگی در برابر هم‌ستیزی.

هدف تحلیل ریشه‌ای سورل، پرده‌برداری از مخاطرات ذهنیت بورژوایی بود: جستجوی هماهنگی، توهمات پیشرفت، دموکراسی، عقل‌گرایی و خوش‌بینی، پوششی برای منافع طبقاتی، کوششی برای تلطیف هم‌ستیزی، فرونشاندن نزاع و درگیری، خفه‌کردن سرزندگی، و هماهنگ‌کردن واقعیت هم‌ستیزی. سلطه سیاسی بورژوازی، ذهنیت بورژوایی تقدیس نظم حاکم را دیکته کرد. بنابراین، افشاکردن نه یک روش، بلکه همچنین قاعده کلی نگرش سیاسی سورل بود: به عبارت دیگر، مضمحل‌کردن پیوسته وضع موجود و ویران‌کردن هر نظم «استقرار یافته»‌ای. در حالی که مارکس بر این باور بود که «افشاکردن ایدئولوژی» ابزاری برای شناخت واقعیت اجتماعی-اقتصادی است، همان‌طور که او بدان می‌نگریست، آگاهی ویران‌گر و قاعده کلی سورل در باب نفی، بخش مهم فلسفه سیاسی اوست.

نزد سورل، هیچ دیالکتیک و هیچ پیشرفتی وجود نداشت. سورل به‌جای پیشرفت، در جستجوی ریکورسو (نوسازی) اسطوره‌ها در تاریخ بود. سورل مفهوم «ریکورسو» را از ویکو گرفت، [۱۹] که عقیده داشت به‌منظور شناخت تاریخ بشر، ضروری است به پژوهش در لایه‌های پنهان فرهنگ بشری، به‌ویژه اسطوره‌ها مبادرت ورزید. در حالی که، سیر تکاملی عقل سرشت و ماهیت پیشرفت بود، سورل به اسطوره به‌مثابه سرشت و ماهیت نوسازی فرهنگی، به‌مثابه ریکورسو می‌نگریست. هر تمدنی

¹ determinism

² voluntarism

³ Les illusions du progrès

برای بالیدن به اسطوره نیاز دارد. سورل نقش دوچندانی برای خود قائل بود: ابداع چنین اسطوره مدرنی برای تمدن منحنی اروپایی و تمایز گذاشتن بین اسطوره و ضداسطوره، یا به بیان دیگر، بین اسطوره و آرمان شهر یا ایدئولوژی.

انقلاب فرانسه برای سورل منشوری تاریخی بود که از طریق آن نتایج و پیامدهای فلسفه روشنگری را می‌سنجید: افزایش قدرت دولتی، بوروکراتیزه شدن و متمرکزسازی، پدیدآوردن نخبگان جدید، خطر ترجمه نظریه‌های انتزاعی به زبان سیاست رادیکال، و استیلا فیزیوکرات‌ها، ژاکوبن‌ها، و بلانکیست‌ها. سورل هشدار می‌داد که اگر سوسیال‌دموکرات‌ها قدرت را به دست گیرند، بدتر از دادگاه تفتیش عقاید «رژیم پیشین» و روبسپیر خواهند بود. ژاکوبن‌ها تحت تأثیر نظریه‌های روشنگری و پراکسیس انقلاب بودند؛ ژاکوبنیسم خود را به مثابه نظریه‌ای در باب زور و قدرت نشان داده بود. [۲۰]

سورل، ترور ژاکوبنی و سوسیال‌دموکراسی را به واسطه ترجیح‌بندی واحد در پیوند با یکدیگر مشاهده می‌کرد: توان‌مند کردن نیروی سرکوب دولت. سورل نظریه‌پرداز سندیکالیسم انقلابی می‌گوید: هنگامی که زمانش فرا رسد، «سندیکالیست‌ها همچون مردمان قرن هجدهم، به دنبال اصلاح دولت نیستند، بلکه می‌خواهند آن را نابود کنند». [۲۱] سورل، انقلاب فرانسه را تحقق سیاسی مدرن ایده‌های روشنگری می‌دید. ترور ژاکوبنی گواهی بر ابطال نظریه «نظم طبیعی» بود، و سورل نتیجه گرفت که ضرورت ترور برای سرکوب انحراف در عصری انقلابی ثابت کرد که تصور هماهنگی فیلسوفان عصر روشنگری کاملاً نادرست بود.

۴

در فلسفه سیاسی سورل، می‌توان تمام فضای فکری «پایان قرن» را مشاهده کرد: سرزندگی برگسون، مقولات کنش کروچه، روان‌شناسی توده‌های لوبون، پراگماتیسم جیمز، ناخودآگاه هارتمان، و کشف ریکورسی ویکو. اهمیت سورل در این است که او منزلگاهی سیاسی برای طیف گسترده‌ای از آراء و عقاید معاصر فراهم کرد.

علاوه بر این، رشد و توسعه علوم اجتماعی نوین در اندیشه سورل بازتاب پیدا کرد: گرایش‌های روان‌شناختی نو (ریبو، پوانکاره و «اکول دو پاریس»^۱) نوعی مشروعیت آکادمیک به دل‌مشغولی درباره شورمندی‌های افراد و توده‌ها بخشید. به همین ترتیب، آنها به برآشوبیدن علیه پوزیتیویسم، پیشرفت و جامعه‌شناسی دورکیم مشروعیت دادند. سورل، لوبون، موسکا، پارتو و میخلز نمونه‌هایی از پیوندی هستند که بین علاقه به روان‌شناسی توده و پیامدهای سیاسی نخبه‌گرایی شکل گرفت.

از سال ۱۹۰۱، سورل و شارل پگی^۲ در درس گفتارهای برگسون در کُلژ دو فرانس^۳ شرکت کردند. [۲۲] برای شناخت سورل، شناخت سورل «برگسونی»^۴ ضروری است. در نقطه نظر همه‌خداانگار^۵ برگسون، علت غایی، تکامل خلاق است: جریان زندگی به این معنی است که ساختن و تخریب پیوستاری واحد هستند. [۲۳] برگسون گفتگو پیرامون «از هیچ، جز هیچ نمی‌آید»^۶ را

¹ Ecole de Paris

^۲ Charles Péguy: نویسنده سوسیالیست کاتولیک فرانسوی.

³ Collège de France

⁴ Bergsonian

⁵ pantheist

⁶ ex nihilo nihil fit

از سر گرفت: نفی چیزی که در لحظه کنونی موجود است، به‌وضوح دربردارنده آفرینش چیزی نوست. مفاهیم برگسونی، که هر کدام از آنها نشت گرفته از مفاهیم پیشین است (برای مثال، دیرند^۱، شهود، آزادی، جنبندگی، جریان زندگی و جهش حیاتی^۲)، از سوی سورل از زمینه و متن فلسفی جامع‌شان جدا و اندکی قلب شده‌اند، در نتیجه در نظریه‌های سورل گمراه‌کننده بودند. خود برگسون بر این باور بود که شخصیت بسیار خلاق و مستقل سورل مانع از آن است که او دنباله‌رو دیگران باشد و اینکه «هیچ پیوندی میان نواندیشی‌های متهورانه‌ی او (سورل) و ایده‌های من وجود ندارد». [۲۴]

فراسوی خیر و شر^۳ نیچه، سورل را شیفته خود کرد. سورل نوشت: «به نظر من، بهترین شیوه برای شناخت هر ایده‌ای در تاریخ اندیشه، تشدید تناقض‌ها تا جای ممکن است. من این روش را به کار می‌بندم و نقطه عزیمت‌ام را تمایز نیچه بین دو گرایش متضاد از ارزش‌های اخلاقی قرار می‌دهم. در مورد این تمایز خیلی نوشته شده، اما هیچ‌گاه به‌طور جدی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است». [۲۵] قهرمان سورلی نه با اخلاق مندی^۴، بلکه با اتوس (منش) قهرمانانه‌اش مشخص می‌شود. سورل تمایزی میان ارزش‌های پیکارگران پرولتری و سرمایه‌دار قائل نبود. هر دو ساختار شخصیتی و نحوه کنش مشابهی داشتند. او به سرزندگی ذاتی‌شان، و نه درون‌مایه اخلاقی‌شان علاقه‌مند بود. دوگانه‌انگاری سورل میان اخلاقیات^۵ و اتوس (منش) قهرمانانه، راه دولت را در برآمدن زیباشناسی‌ای غیر اخلاقی هموار کرد.

مقولات نو سورل، یعنی اخلاق مندی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، فراسوی معیارهای کهنه خیر و شر بودند. این مقولات نو، نشت گرفته از آموزه‌های پرودون و نه ترمینولوژی مارکسیستی بودند. [۲۶] معیارها از بعد اخلاقی به بعد مبارزه و تولید احاله شده بودند. اخلاق مندی تولیدکنندگان، نشانه اصالت و نمود فرهنگ قهرمانی نو بود، در حالی که اخلاق مندی مصرف‌کنندگان سرشت‌نمای انحطاط و نمودی از فرهنگ روشنگری بود. اصالت و انحطاط، کاغذ تورنسل این اخلاق مندی نو بودند که نقطه عزیمت بازآرایی فرهنگ سیاسی اروپایی در ابتدای قرن بیستم شد.

نزد سورل، دیدگاه‌های اخلاقی والا به‌هیچ‌وجه وابسته به اندیشه‌ها، آموزه‌ها یا آرزومندی‌های فرد نیستند؛ آنها به وضعیت جنگ وابسته‌اند که مردم با مشارکت در آن موافقت می‌کنند و این وضعیت به اسطوره‌هایی بی‌کم‌وکاست ترجمه می‌شود. دست‌کشیدن از اخلاقیات سنتی، سورل را به‌سوی زبان زیباشناختی کارگاه‌ها سوق داد. [۲۷] به نظر او، عرصه تولید صنعتی مشابه عرصه (تولید) هنر بود. شباهتی میان هنر، صنعت و جنگ وجود دارد. ابزارهای کارگران مانند قلم‌موی نقاش و اسکنه مجسمه‌ساز بودند، به‌معنایی که بخشی از وجودش می‌شدند. سورل نغمه ستایشی برای اتوس (سرشت) ماشین سرداد. «اگر چیزی خاصه اجتماعی در کنش آدمی باشد، آن ماشین است. ماشین بیشتر اجتماعی است تا زبان». [۲۸] زیباشناختی کردن^۶

¹ durée

² élan vital

³ Beyond Good and Evil

⁴ morality

⁵ ethics

⁶ aesthetisation

ماشین فیزیکی برای کارگر یا شخصی کردن^۱ ماشین نیست، بلکه مفهوم مارکسیستی بیگانگی^۲ را به چالش می‌کشد؛ ماشین انسان را بیگانه نکرد؛ ماشین او را آزاد کرد.

سورل گذار نیچه‌ای از اخلاق یهودی-مسیحی به زیباشناسی اراده معطوف به قدرت را به اصطلاحات سیاسی ترجمه کرد. سیاسی شدن زیباشناختی نیچه در همین نقطه تحقق پیدا کرد: اعتصاب عمومی به مثابه اسطوره‌ای شاعرانه و سندیکالیسم انقلابی همچون «چکامه اجتماعی» در نظر گرفته شد. سورل قلمرو گفتمان سیاسی را از علم به اسطوره و از اخلاقیات به زیباشناسی تغییر داد.

۵

اگر به دقت به تکامل فکری سورل بنگریم، مشاهده می‌کنیم که او بر مبنای مفاهیم نیچه‌ای، پرودونستی و برگسونی‌ای که پیش‌تر فرایندهای فکری‌اش را سامان داده بودند، دست به بازاندیشی در مارکسیسم زد. حق با برنشتاین بود هنگامی که سورل را به مثابه مارکسیسمی نو در فرم نیچه‌ای تعریف می‌کرد. سورل علیه سنت عقلانی از سقراط تا روشنگری شورید و عقل را با نگرشی زیباشناختی به جهان استحاله کرد. تاریخ‌گرایی، رمانتیسیسم، جبرگرایی تاریخی و نظریه پیشرفت همگی انسان را به مثابه مفهومی تاریخی توصیف می‌کنند. برعکس، در مرکز رویکرد اگزیستانسیالیستی نیروی نیچه‌ای، انسان به جهان‌اش از طریق اسطوره شکل می‌داد. جنبه هدایت‌گری از تجربه گذشته به نفع آینده‌ای گشوده که به واسطه فرم اسطوره اکنون را فراچنگ می‌آورد کنار گذاشته شد. این قدرت اسطوره بود که به وحدت انسان و جهان‌اش به واسطه تجربه‌ای زیباشناختی-اگزیستانسیالیستی-سیاسی مانند اسطوره اعتصاب عمومی دست یابد.

تجدیدنظر سورل در مارکسیسم در دهه ۱۸۹۰ باید همراه با تجدیدنظرهای برنشتاین و لنین مورد توجه قرار گیرد. در حالی که این دو آرمان‌های غایی مارکس را در مورد جامعه‌ای بی طبقه و برابری پذیرفته بودند، یکی از روش سوسیال‌دموکراسی و دیگری از نخبگان انقلابی حمایت می‌کرد؛ تجدیدنظر سورل بر مفهوم مبارزه طبقاتی متمرکز بود. حداثت سال‌های ۱۸۹۸-۱۸۹۵، مارکسیسم به دو اردوگاه رقیب تقسیم شد، که هر کدام دعوی مشروعیت داشتند. آنهایی که تمایل به تحقق مارکسیسم «از طریق صندوق رأی» را داشتند معطوف به امر عقلانی بودند؛ و آنهایی که مارکسیسمی ستیزه‌جو را ترجیح می‌دادند، مفهوم مبارزه طبقاتی را ستایش می‌کردند و در مبارزه راهی برای حراست از نیروی پرولتاریا می‌دیدند، معطوف به عناصر غیرعقلانی، سرزنده، روان‌شناختی و ستیزه‌جوی مارکسیسم بودند. در حالی که تجدیدنظرهای برنشتاین و لنین دعوی میراث‌بری روشنگری را داشتند، تجدیدنظر سورل علیه آن شورید و بر آن بود تا مارکس را از مارکسیسم وارهاوند. [۲۹]

مارکس برداشتی منسجم از فلسفه تاریخ به سورل عرضه کرد: تاریخ، مبارزه طبقاتی است. روش تاریخی و توانایی وحدت‌بخشیدن به عناصر گوناگون در چارچوبی واحد: این نگرش نشان‌دهنده اهمیت و برجستگی مارکس بود، و همان چیزی بود که سورل در دوره‌ای که نظریه‌ها و متفکران مختلفی مانند نیچه، برگسون و پرودون را از آن خود کرده بود نیاز داشت. هنگامی که سورل مارکسیسم را بر مبنای مبارزه طبقاتی پذیرفت، تنها به ضرورت تاریخی و پیشرفت تکنولوژیکی رجوع نکرد،

¹ personalise

² alienation

بلکه به موضوع مسئولیت طبقاتی نسبت به خودش اولویت داد. پرولتاریا نه تنها برخلاف جریان شنا می‌کرد، بلکه جریان را خلق می‌کرد؛ مفاهیم «جنگ» و «مبارزه» نه تنها نیروهای تاریخی را بازنمایی می‌کنند، بلکه بیان‌گر خودآگاهی و خودتعیین‌بخشی نیز هستند. پرسش کلیدی نزد سورل انگیزه^۱ بود، و او به این نتیجه رسید که استثمار و بهره‌کشی نه مقوله‌ای اقتصادی یا اجتماعی، بلکه مقوله‌ای روان‌شناختی است: انسان یک هومو/کونومیکوس^۲ نیست، بلکه به واسطهٔ عواطف، نمادها و اسطوره‌ها برانگیخته می‌شود.

سورل هیچ‌گاه یک مارکسیست به معنای واقعی این کلمه نبود. [۳۰] از همان ابتدا، او تنها پاره‌ای از اصول بنیادین مارکسیسم را پذیرفت: او هرگز از نتیجه‌گیری‌های مارکس در باب ملی‌شدن وسایل تولید، جبرگرایی تاریخی نیروهای اجتماعی-اقتصادی، دیکتاتوری پرولتاریا، یا مفاهیم بیگانگی، مالکیت، بت‌وارگی کالاها یا تقسیم کار دفاع نکرد. سورل دیدگاهی پیشینی داشت نسبت به آنچه مارکسیسم باید باشد: مارکسیسم باید پیامی اخلاقی و آزمونی برای اصالت باشد. تجدیدنظر سورل در مارکسیسم صرفاً افزودن لایه‌ای دیگر یا بازاندیشی محض نبود: از همان بدو امر، مقبولیت مارکسیسم نزد او مبتنی بر تجدیدنظری بود که انجام داده بود. او به جای سازوکارهای اقتصادی به دنبال نوسازی اخلاقی بود، به جای دیالکتیک هگلی به پرودون بازگشت، پیشرفت جای خود را به مبارزه‌ای ابدی داد، اراده‌گرایی جایگزین جبرگرایی نیروهای اقتصادی شد، و خشونت دیرپای جای انقلاب را گرفت.

پیشگامان سیاست فرانسه نیز بر مبنای قاعدهٔ کلی مورد نظر سورل ارزیابی شدند تا مشخص شود پرچم این ارزش‌های ستیزه‌جو، سرزنده، و اخلاقی مارکسیسم به دست کیست. سورل «حزب سوسیالیست انقلابی»^۳ را به دلیل گرایش‌های بلانکیستی‌اش رد می‌کرد. او ابتدا حامی «فدراسیون کارگران سوسیالیست»^۴ (امکان‌گرایان)^۵ بود، که در ۱۸۸۲ تأسیس و از سوی پل بروس^۶ رهبری می‌شد. با وجود این، با «حزب کارگران سوسیالیست انقلابی»^۷ که در ۱۸۹۰ به دست ژان آلمان^۸ تأسیس شد همدلی بیشتری داشت، فردی که با اتحادیهٔ صنفی‌گرایی^۹ «امکان‌گرایان» مخالف بود و از دیدگاه پرودون دربارهٔ کنش بی‌واسطهٔ پرولتری حمایت می‌کرد. پایه‌ریزی کنفدراسیون ملی «تشکیلات کارگری»^{۱۰} از سوی فرنان پلوتیه^{۱۱} در ۱۸۹۲ و کنفدراسیون عمومی کار (C.G.T) در ۱۸۹۵، که طرفدار اعتصاب عمومی، کنش بی‌واسطه، تمرکززدایی از سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری بود، در نهایت سورل را به دست کشیدن از احزاب سیاسی سوق داد. [۳۱] سرخوردگی نهایی سورل از

¹ motivation

² Homo Economicus

³ Parti socialiste révolutionnaire

⁴ Fédération des Travailleurs Socialistes

⁵ Possibilists

⁶ Paul Brousse

⁷ Parti Ouvrier Socialiste Révolutionnaire

⁸ Jean Allemane

⁹ trade-unionism

¹⁰ Bourses du Travail

¹¹ Fernand Pelloutier

احزاب سیاسی سوسیالیست به مثابه حاملان پرچم کنش‌گری با تشکیل ائتلاف متحد سوسیالیستی در اکتبر ۱۸۹۸ اتفاق افتاد. سورل با قطع امید کردن از سیاست‌های حزبی، به طرفداری از فرقه‌های سیاسی بی‌واسطه روی آورد.

تجزیه مارکسیسم^۱ (۱۹۰۸)، که در همان سالی منتشر شد که تأملاتی در باب خشونت^۲ و توهمات پیشرفت^۳، ظاهراً چکیده‌ای از تجدیدنظر سورلی در مارکسیسم است. هدف این کتابچه، بر مبنای درس‌گفتاری که در کنفرانس بین‌المللی سندیکاهای سوسیالیستی در پاریس به تاریخ ۳ آوریل ۱۹۰۷ ایراد شد، «پژوهش درباره اهمیت اندیشه مارکس» است. [۳۲] مدت‌ها پیش از تجزیه، سورل دست به مطالعه معنای ایده‌های مارکس در یک سه‌گانه زد: *آینده سوسیالیستی سندیکاها*^۴ که در ۱۹۸۹ در *اومانیتیه نوول*^۵ منتشر شد (و در ۱۹۱۹ با عنوان *موادی برای نظریه پروتاریا*^۶ تجدید چاپ شد)، *مقالات انتقادی مارکسیسم*^۷ (۱۹۰۲) و *درآمدی بر اقتصاد مدرن*^۸ (۱۹۰۳). این سه‌گانه سورلی در باب مارکسیسم ثابت کرد که سورل همواره منتقد پیش‌فرض‌های مارکسیستی راست‌آیین که برای مثال از سوی انگلس، کائوتسکی و Gil Ged صورت‌بندی شده، و پیش‌فرض‌های سوسیال دموکراسی بوده است که از سوی برنشتاین و ژورس صورت‌بندی شده‌اند.

سرمایه مشخصاً در ۱۸۷۵ به فرانسوی ترجمه شد، و همان‌طور که دنیل هالوی در ۱۸۸۰ متذکر شد: «پاریس چیزی در مورد مارکسیسم نمی‌دانست.» [۳۳] پرودون بر آگاهی سیاسی کارگران در فرانسه طی قرن نوزدهم تفوق داشت. سورل امید داشت به وسیله پرودون، مارکس را از زمینه عقل‌گرایانه-هارمونیک-فلسفی نوشته‌های اولیه‌اش، همان میراث روشنگری جدا، و او را به مارکس رزمنده مبارزه طبقاتی تبدیل کند. به عقیده سورل، مارکسی که به پرودون حمله می‌کرد، مارکسی تماماً هگلی بود: در اندیشه مارکس بین دو گرایش متناقض، هگل و پرودون تضادی وجود داشت. [۳۴] هرچه نزد هگل تاریخی بود-یعنی، هرچه بر نهاد یا برابرنهادی گذرا بود، که در فرایندی دیالکتیکی فروبرده می‌شد- نزد پرودون و سورل درون‌ماندگار بود. برای آنها، تناقض‌ها در کنار یکدیگر وجود داشتند و یکدیگر را متعادل می‌کردند: جنبندگی همه‌چیز و هم‌نهاد داستانی فلسفی بود. سورل به ریسمان پرودونیسیم چنگ زد، چون که مبارزه طبقاتی مارکس (تناقض‌ها) را به جامعه بی‌طبقه مارکسی (هم‌نهاد) ترجیح می‌داد.

در ۱۸۹۵، تعامل بین سورل و حلقه مارکسیست ایتالیایی سرنوشت‌ساز شد. سورل، در همکاری با لفارگل و دوویل، *Devenir Social* را ویرایش کرد که همراه با *Critica Sociale* ایتالیایی، که به دست توراتی در ۱۸۹۱ تأسیس شد، ارگان ترویج و حمایت از تجدیدنظر در مارکسیسم بود. برجسته‌ترین نمایندگان ایتالیایی فیلیپو توراتی، رهبر حزب سوسیالیست، سوریو مرلینو، ویراستار *Rivista critica del socialismo*، بندتو کروچه جوان و آنتونیو لابیولا، استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه رم و رهبر گروه بودند. [۳۵] سورل از نقد مارکسیسم آنها اصولی را پذیرفت که با عقایدش سازگار بودند. او به‌ویژه تحت تأثیر

¹ La décomposition du marxisme

² Réflexions sur la violence

³ Les illusions du progrès

⁴ L'avenir socialiste des syndicats

⁵ Humanité Nouvelle

⁶ Matériaux d'une théorie du prolétariat

⁷ Saggi Di Critica Del Marxismo

⁸ Introduction à l'économie moderne

تحلیل انتقادی و حرفه‌ای‌شان قرار گرفت. از این پس، مارکسیسم به‌مثابه ایده‌ای ملاحظه می‌شد که مبارزه سیاسی هم طبقاتی و هم اخلاقی - را ستایش می‌کرد، و بدین ترتیب، سیمای رزمنده-پرولتری را ترسیم می‌کرد که کارش را آفرینش‌گر می‌دید تا بیگانه‌کننده: در واقع، آنچه اهمیت داشت نه محتوای اقتصادی، بلکه فرم مبارزه‌جویی و آشتی‌ناپذیری بود.

تجدیدنظر سورل در مارکسیسم زایش سندیکالیسم انقلابی را به ارمغان آورد: سندیکالیسم نزد سورل نمایان‌گر ارزش خودآگاهی و نشان‌دهنده مبارزه داوطلبانه هرروزه پرولتاریا برای آزادی و هم‌زمان برای نجات تمدن بود. او سندیکا را به‌مثابه گروهی رزمنده از توده‌های پرولتری و خردجهان^۱ جامعه تولیدکنندگان آرمانی آزاد می‌دید. به عقیده سورل، سندیکاها پیشگام بودند و باید از نظم بورژوایی جدا می‌شدند تا در درون آن حل نشوند. به‌زعم سورل، این «مکتب نو» علیه اولویت نظریه بر عمل شورید که نمایان‌گر ایدئولوژیست‌ها، سیاست‌مداران و سوسیال‌دموکرات‌ها بود، و بر تقدم کارگران تأکید کرد. این سندیکاها بودند که سوسیالیسم را نمایندگی می‌کردند و نه احزاب. [۳۶] این تقدم «کارگرگرایی»^۲ سورل را به دوراهی لاینحلی کشاند و او را از مارکسیسم دور کرد. نقش خشونت «بدین ترتیب، باز یافتن نیرو...» بود، و سورل را به این نتیجه رساند که «خشونت به مؤلفه‌ای اجتناب‌ناپذیر در مارکسیسم تبدیل شده است». [۳۷] سورل منظور خود را در پیشگفتار تأملات روشن کرد: «ما آماده‌ایم به‌جای تفسیر ساده متون مارکس، آموزه‌های او را تکمیل کنیم». [۳۸] مبارزه‌جویی و آشتی‌ناپذیری طبقات هم‌ستیز بود که قلب او را تسخیر کرد. خشونت، آزمون‌گاه جنگ طبقاتی بود: تنها جنگ طبقاتی خشونت‌آمیز، یک جنگ طبقاتی اصیل است. اگر خشونت متوقف شود، آنگاه جنگ طبقاتی به کشمکش تحریف‌شده بین دو اردوگاه تبدیل می‌شود که برای هماهنگی طبقاتی تقلا می‌کنند.

هر ایدئولوژی‌ای فلسفه تاریخ خودش را دارد: خشونت که خود را در اعتصاب عمومی، سندیکالیسم انقلابی و آیین ستایش خشونت نشان می‌داد، فلسفه تاریخ سورلی بود. سورل که خود را مارکسیستی واقعی می‌دانست و بر آن بود تا کار استادش را از طریق مفهوم خشونت تکمیل کند، مارکسیسم را وارونه کرد. نتیجه این امر کاملاً متفاوت از خاستگاه اصلی‌اش بود: به‌منظور برانگیختن و تهییج طبقه کارگر، سورل نظریه‌ای در باب تاریخ را بسط داد که خشونت در مرکز آن بود. این خشونت آفرینش‌گر به‌مثابه مؤلفه نیرومند تاریخ به درون مایه سیاسی نوینی دگر دیسه شد، و هنگامی که در این بزنگاه، نظریه اسطوره و کنش بی‌واسطه به آن افزوده شد، چیزی از نمونه مارکسیستی اصیل باقی نماند.

۶

خشونت، فلسفه تاریخ سورلی است که پیش از همه در تجدیدنظرش در آراء و عقاید مارکس تثبیت شد؛ برای او مبارزه طبقاتی مبنا و شالوده اندیشه مارکسیستی بود. [۳۹] از نظر سورل، بورژوازی منحل و پرولتاریا به‌مثابه سرسپرندگان صلح اجتماعی نشانه‌هایی از فرایند دوسویه زوال و تباهی بودند. او نتیجه گرفت که خشونت «بر آن است تا ساختار طبقاتی را بازسازی کند»، و «مشتاق است تا به سرمایه‌داری، ستیزه‌جویی نخستین‌اش را بازگرداند» [۴۰] به‌عقیده سورل، تاریخ، تاریخ خشونت است؛ او بر این باور بود که شناخت تاریخ بدون شناخت نقش خشونت غیرممکن است: ارزش ایجابی خشونت که با واژگانی مانند

¹ microcosm

² ouvrierism

«ناب»، «ایده‌آلیستی»، «به‌حق» و «منزه» ترسیم شده بود، [۴۱] در حیات بخشی‌اش به تاریخ است. خشونت نه تنها حل المسائل فلسفه تاریخ، بلکه آزمون گاهی اخلاقی است. سورل نه تنها خشونت را به مثابه یک ابزار تاریخی درون ماندگار تحلیل، بلکه بر آن به مثابه یک ارزش زیباشناختی پایدار صحنه گذاشت.

اسطوره، مفهومی محوری در فلسفه تاریخ سورل است: او محرکی که به سرزندگی در تاریخ توان می‌دهد را نه در ایدئولوژی‌ها، بلکه در اسطوره‌ها یافت. به عقیده سورل، نقش ایدئولوژی، استمراربخشیدن به نظام منافع موجود یا جایگزین کردن آن نظام با دیگری است. از سوی دیگر، نقش اسطوره به روی صحنه بردن کنش‌های انقلابی و متزلزل ساختن نظم موجود است. سورل از مطالعه تاریخ به مثابه ابزاری برای بازآرایی فلسفه سیاسی بهره گرفت: او بر این باور بود که شناخت منطق درونی برآمدن و فروافتادن تمدن‌های باستان می‌تواند نیروی برانگیزنده تاریخ امروز باشد. سورل، اسطوره‌ها را به مثابه افسانه‌های تاریخی در نظر نمی‌گرفت که طی سالیان دور روایت و سرانجام با عطف به گذشته به منزله اساطیر تفسیر شده‌اند. او معتقد بود که دقیقاً خلاف آن صادق است: یعنی تبلور اسطوره، از آغاز، به کسانی که به آن باور داشتند جرئت می‌داد تا تغییر و تحول در واقعیت تاریخی مشخصی را عملی کنند. [۴۲] در واقع، نه عقلانیت^۱ اسطوره بلکه کارآمدی^۲ سیاسی آن بود که ستایش سورل را در پی داشت. سورل اسطوره را کنش در خدمت سیاست می‌دانست.

سورل بین آرمان‌شهر و اسطوره تمایز می‌گذاشت. آرمان‌شهر تصویری از واقعیت است، نسخه‌ای بدلی، یک بازتاب. آرمان‌شهر در برابر نظم موجود انقلابی نیست، بلکه هدفش این است «که قدرت‌ها را به سوی رفرف سوق دهد». [۴۳] اثباتی بر این مدعا را می‌توان در حمله سورل به رنان یافت: «برای او (رنان) سوسیالیسم یک آرمان‌شهر است، چیزی که بتوان با واقعیت مقایسه کرد». [۴۴] اسطوره سورلی، برخلاف آرمان‌شهر، نسبت به یک واقعیت تاریخی معین نیست‌انگار^۳ است: «اسطوره‌های ما مردم را مهیای مبارزه برای شکست نظم موجود می‌کنند». [۴۵] اسطوره بخشی از نظم هماهنگ اشیاء نیست. اسطوره نظمی بدیل، جایگزینی واقعی برای نظم موجود، هرچند ساختگی است: بدین ترتیب، اسطوره هستی تاریخی انضمامی را نفی و بر آن است تا هرآنچه را موجود است نابود کند. اسطوره‌های تاریخی به دنبال آن بوده‌اند تا واقعیت تاریخی موجود را نفی کنند: نمونه‌هایی از این دست، اسطوره مسیحیت اولیه، اسطوره عظمت امپراتوری روم، اسطوره بربرهای فاتح، اسطوره فرماسیون، اسطوره «ریسورجیمنتوی»^۴ ایتالیایی، اسطوره انقلاب فرانسه و اسطوره ناپلئون است.

سورل به تبعیت از روان‌شناسی اجتماعی لوبون، فلسفه‌ای سیاسی پدید آورد که بر مبنای آن جامعه تولیدکنندگان آینده، سوسیالیسم را از طریق درام شهودی و خودانگیخته اعتصاب عمومی درک می‌کنند. سورل که متفکران دیگر را به ابداع آرمان‌شهرها متهم می‌کرد خود نیز کاری مشابه آنان انجام داد؛ یا به زبان فرانک‌ای. مانوئل، «سورل... متعهد به آرمان‌شهری از اصول و قواعد مطلق بود که به واسطه پرولتاریایی قهرمان درونی شده بود... البته، هیچ پیروزی واپسینی وجود نداشت، زیرا

¹ rationalisation

² effectiveness

³ nihilistic

^۴ Risorgimento: در زبان ایتالیایی به معنای رستاخیز یا قیام. جنبش ملی‌گرایانه و لیبرالی برای تحقق یکپارچگی سرزمینی ایتالیا، از ۱۷۹۶ تا ۱۸۷۰. این جنبش در واکنش ملی‌گرایانه در برابر تهاجم ناپلئون بناپارت به ایتالیا و اشغال خاک آن کشور ریشه داشت و نقطه اوج آن انضمام رم به ایتالیا در ۱۸۰۷ بود.

آرمان شهر فی نفسه هم‌بستگی و مبارزه بود». [۴۶] در واقع، اسطوره اعتصاب عمومی سورل یعنی مفهوم محوری فلسفه سیاسی او، یک آرمان شهر بود.

تمایز سورلی بین قدرت و خشونت هم‌راستای تمایزی است که او بین آرمان شهر و اسطوره قائل بود: قدرت بورژوایی مبتنی بر آرمان شهر است، در حالی که خشونت پرولتری مبتنی بر اسطوره است. دیدیم که چگونه سورل قدرت بورژوایی را تحلیل کرد و خاستگاه‌اش را در فلسفه هماهنگی روشنگری و انقلاب فرانسه یافت. این فلسفه نشان‌دهنده ساختاری انتزاعی و ذهنیتی افلاطونی است که برای تحقق آن قدرت ضرورت داشت. تنها اسطوره خشونت می‌تواند این زور و اجبار خودسرانه و قدرت بی‌تحرک را منکوب کند، و «اعتصاب عمومی» تبلور این اسطوره است. سورل مفهوم اعتصاب را که در مورد پرولتاریا به کار می‌رود به منظور بازآفرینی مفهوم رزمنده، تولیدکننده و به‌مثابه پایه و اساسی بشری برای تمدن نوینی از انسان‌های آفرینش‌گر انتخاب کرد. نابودی بورژوازی هم‌زمان بنانهادن پرولتاریای آفرینش‌گر از طریق خشونت است. در این خصوص، خشونت دقیقاً در همان لحظه‌ای که قدرت را نابود می‌کند آفرینش‌گر و سازنده می‌شود. قدرت حافظ نظم است، در حالی که خشونت آن را از میان می‌برد؛ قدرت زور و اجبار است، در حالی که خشونت رهایی است؛ قدرت منحط است، در حالی که خشونت اصیل است. هیچ متفکری به اندازه سورل در ستایش از ارزش تاریخی خشونت پیش نرفت: نزد او، جنبندگی همه‌چیز بود و خشونت نیروی ضروری آن را تدارک می‌دید. [۴۷]

در فلسفه سیاسی سورل می‌توان معیار اخلاقی نوینی را به‌شیوه اندیشه‌نیچه یافت: اصالت، آفرینش‌گری و سرزندگی به‌مثابه خیر، و سازش، ضعف و انحطاط به‌مثابه شر تلقی می‌شدند. سورل، سوسیالیسم را مطابق با این معیارهای نو می‌سنجید و هنگامی که در جستجوی فرهنگ‌لغات جدیدی برای جهان مدرن بود، او این فرهنگ‌لغات را در ترمینولوژی مذهبی پیدا کرد، مانند زمانی که گفت: «من تمام ارزش‌های اخلاقی والا را مدیون سوسیالیسم هستم، زیرا رستگاری را برای جهان مدرن به ارمغان می‌آورد». [۴۸] خشونت به‌مثابه نیروی شورآفرین تاریخ، فراسوی تحلیل توصیفی گذر می‌کند و به اهمیتی متافیزیکی نائل می‌شود. در ابتدای قرن بیستم، اسطوره سیاسی مشخصه یک روند سیاسی اروپایی شد و بر همین مبنا خشونت آفرینش‌گر صورت‌بندی شد.

۷

سورل تجدیدنظرش در مارکسیسم را در ۱۸۹۵ انجام داد، زیرا انقلاب آن‌گونه که نظریه مارکسیستی پیش‌بینی کرده بود به‌وقوع نپیوست. در نتیجه، او از مارکسیسم راست‌آیین به سندیکالیسم انقلابی در اشکال فرانسوی و ایتالیایی‌اش روی آورد. با این حال، «مکتب نو» نیز او را سرخورده و مأیوس کرد و سورل در ۱۹۱۰ از سندیکالیسم فاصله گرفت. برای سورل روشن شد که پرولتاریا در فرانسه و ایتالیا به‌دنبال آن است تا خود را از طریق احزاب سیاسی، اتحادیه‌های صنفی، آموزش و ارتش در دولت لیبرال ادغام کند. به‌عقیده سورل، سندیکا به رسالت خود در قبال رهایی پرولتاریا و نتیجتاً تمدن عمل نکرد، و سورل از آن روی برگرداند و نوسازی را در اسطوره ملت جستجو کرد. [۴۹] سورل در ۱۹۰۸ «Mouvement Socialiste» را ترک کرد و اظهار داشت «اکسیون فرانسز» تنها جنبش ملی راستین است. او هنگامی که در ۱۹۰۹ «انقلاب دریفوسی»^۱ را

¹ Révolution Dreyfusienne

منتشر کرد، به نكوهش جنبش طرفدار دریفوس پرداخت. او در ۱۹۱۰ یأس و سرخوردگی‌اش از جنبش سندیکالیستی را بیان کرد، و در نامه‌ای به آگوستینو لانزیلو مدعی شد که نوشته‌های سوسیالیستی‌اش هیچ‌گاه مهم‌ترین بخش کار او نبوده است. [۵۰] او در همان سال ۱۹۱۰ در برنامه‌ریزی la Cité française مشارکت کرد، یک بازنگری ناسیونال سوسیالیستی که قصد تأسیس آن را داشت. او در ۱۹۱۱ به گروه ملی «l'indépendance» پیوست و همراه با وریو سردبیر مشترک نشریه‌ای به همین نام شد. بعدتر، او پدر معنوی «حلقهٔ پرودون» مشهور شد، هرچند هرگز رسماً به آن نپیوست.

ماهیت دل‌مشغولی‌های پیشین سورل دربارهٔ تمدن‌های قهرمانانهٔ باستان و تجدیدنظر سندیکالیستی در مارکسیسم هیچ‌گاه دستخوش تغییر نشد: سورل در جستجوی یافتن اسطوره‌ای بود که نوسازی را به ارمغان آورد. ورود سورل به حلقه‌های ناسیونالیستی در فرانسه و ایتالیا با اصول نظریهٔ سیاسی‌اش در تضاد نبود، بلکه تنها به‌دنبال برجسته‌ترکردن اهمیت بیشتری بود که او برای یک اسطوره (انقلاب) قائل بود تا کارگزاران آن (پرولتاریا یا ملت). به‌جای درون‌مایه (چپ یا راست)، که مرده‌ریگ سنت گذشته بود، این‌همان‌شدن^۱ واقعیت کنونی با انسان به‌مثابهٔ بن‌مایهٔ ایدهٔ اگزیستانسیالیستی وجود داشت. چون واقعیت مدرن پویا است، انسان مدرن ناگزیر از این‌همانی^۲ با ضرب‌آهنگ واقعیت است. بدین‌جهت، سورل مفهومی را عرضه کرد که نگرش زیباشناختی (غیرعقلانی) انسان از واقعیت (غیرعقلانی) را تصدیق می‌کرد. این نگرش از معیارهای عقلانی و اخلاقی پذیرفته‌شدهٔ خیر و شر فاصله می‌گرفت، و آنها را با تعریف‌های نوینی از اصالت و انحطاط، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان جایگزین کرد. سورل دیدگاهی زیباشناختی از جهان را به مفاهیم کنش سیاسی دگردیسه کرد.

ترکیب برآشوبیدن علیه عقل، نفی پیشرفت، آری‌گفتن به مدرنیته، و نظریهٔ اسطوره‌ها اثبات مرحلهٔ فروپاشی این‌همان‌شدن ایدهٔ عقل و توسعهٔ مدرن بود که تا آن لحظه ضروری به نظر می‌رسید. از نظر سورل، انسان، جهان مدرن‌اش را نه با پیشرفت عقلانی، بلکه از طریق اسطوره آفریده بود. «انسان نو» جهان‌اش را به‌واسطهٔ فرهنگ گذشته یا تاریخ به‌دست نیاورده بود، بلکه با جهان مدرنی که خود آفریده بود این‌همان‌شد و بدین‌سان اصالت پیدا کرد. اسطورهٔ مدرن با بهره‌گرفتن از مفاهیم سیاسی مدرن و رادیکالی همچون نیرو، کنش‌گری، و خشونت به‌جای تاریخ، جبرگرایی، و پیشرفت، خرقهٔ پیشگامی سیاسی ایدئولوژیک‌اش را از تن به در کرد. برای اصیل‌بودن، انسان باید خود را با جهان مدرن این‌همان‌کند، و اگر واقعیت پویا و غیرعقلانی است، پس باید روند سیاسی پویا و زبان زیباشناختی متناسب با آن را ابداع کرد. این روند سیاسی به قلب تپندهٔ فرهنگ سیاسی پویا و نوینی تبدیل شد که در ابتدای قرن بیستم پدیدار شد.

در پدیدهٔ مدرن مذکور، زیباشناسی دیگر در معنای کلاسیک قرن هجدهمی آن به کار نمی‌رود، بلکه به‌مثابهٔ نیروی فعالی که «چکامهٔ اجتماعی» را به‌عنوان یک شیوهٔ زندگی اگزیستانسیال که کنش قهرمانانه را بر می‌انگیزد، تجسم پیدا می‌کند. معیارهای نو از مقولات چپ و راست فراتر رفتند. زیباشناسی پویایی، که بیان خود را در آری‌گویی به خشونت (حتی خشونت «نمادین» یا «استعاری») یافت، به اعتراضی رمانتیک علیه نظم بورژوازی منجمد و ایستا مبدل شد. این شورش دورهٔ پایان قرن و پس از آن به روندی سیاسی تبدیل شد که «نسل ۱۹۱۴» را به وجود آورد.

¹ identification

² identify

1. Jacques Juliard and Shlomo Sand, ed., *Georges Sorel en son temps* (Seuil, 1985).
2. *Cahiers Georges Sorel*, I-5, Société d'Etudes Soréliennes (Paris, 1983-88).
3. Michel Charzat, *G. Sorel et la Révolution au XXe siècle* (Paris: Hachette, 1977).
- Shlomo Sand, *L'illusion du Politique, Sorel et le débat intellectuel 1990* (Paris: La Découverte, 1985).
4. Jean-Paul Sartre, 'Preface', in Frantz Fanon, *Le damnés de la terre* (Paris, 1961).
5. The best monographs on Sorel are: James H. Meisel, *The Genesis of Georges Sorel* (Ann Harbor, 1951). Richard Humphrey, *Georges Sorel: Prophet without Honour* (Cambridge, Mass, 1951). Irving L. Horowitz, *Radicalism and the Revolt against reason* (Carbondale, 1968). Jeremy R. Jennings, *Georges Sorel, The Character and Development of his Thought*, Forward by T. Zeldin (London: Macmillan, 1985).
6. Jules Levey, *The Sorelian Syndicalists: Edouard Berth, Georges Valois, and Hubert Lagandelle* (Columbia University, 1967).
7. Paul Delesalle, 'Georges Sorel', *Humunite'* (1 September 1922).
8. Georges Valois, 'Georges Sorel', *Action Francaise* (4 September 1922).
9. H. Stuart Hughes, 'Georges Sorel's Search for reality', *Consciousness and Society: The Reorientation of European Social Thought 1890-1930* (New York, 1958), p. 162.
10. Paul Delesalle, 'Bibliographie Sorélienne', *International Review for Social History*, IV (1939), pp. 463-487. 'Bibliographie des études sur Sorel', *Cahiers G. Sorel I-V* (Société d'Etudes Soréliennes, 1983-88).

11. Benedetto Croce, *La philosophie de Jean-Baptiste Vico*, trans. H. Buriot-Darsiles and G. Bourguin (Paris, 1913), pp. 263-64, 266, 312.
12. Georges Sorel, *Contribution à l'étude profane de la Bible* (Paris, 1889). Sorel, *Le Procès de Socrate* (Paris, 1889). Sorel, *La Ruine du monde antique* (Paris, 1901). Sorel, *Le Système historique de Renan* (Paris, 1905).
13. David Ohana, 'The Role of Myth in History: Nietzsche and Sorel', *Religion, Ideology and Nationalism in Europe and America, Essays presented in honor of Y. Arieli* (Jerusalem, 1986), pp. 119-140.
14. Sorel, *Réflexions sur la violence* (Paris, 1908), p. 24.
15. David Ohana, 'Anti-Messiah: Sorel and the Critique of Enlightenment and the French Revolution and its Impact', *The French Revolution*, ed. Richard Cohen (Jerusalem, 1991), pp. 401-408.
16. *Réflexion*, p. 194.
17. Sorel, *Les Illusions du progrès* (Paris, 1908).
18. Robert Nisbet, 'Preface, *The Illusions of Progress*, trans. by John and Charlotte Stanley (University of California Press, 1969), p. V-VIII.
19. Sorel, 'Etude sur Vico', *Le Devenir Social* (1986).
20. *Les Illusions*, p. 108.
21. *Réflexions*, p. 163.
22. Pierre Andrew, *Notre Maître, M. Sorel* (Paris, 1953), p. 239-68.
23. Henri Bergson, *L'Évolution Créatrice* (Paris: P.U.F., 1962). Another point of view, see: Shlomo Sand, 'Quelques remarques sur Sorel critique de L'Évolution Créatrice', *Cahiers G. Sorel*, I (1983), pp. 109-24.
24. In a letter to G. Maire from 1912, see: Bergson, *Écrits et Paroles*, II (1959), p. 370. G. Maire, *Bergson mon maître* (Paris: Grasset, 1935), p. 216.
25. *Réflexions*, p. 355.
26. Sorel, 'Essai sur la philosophie de Proudhon', *Revue Philosophique* (1892).
27. *Réflexion*, pp. 54, 360, 371.
28. Sorel, 'L'Ancienne et la nouvelle métaphysique', *Ère Nouvelle* (1894), p. 72.
29. Zeev Sternhell, Mario Sznajder, Maia Asheri, *Naissance de l'idéologie fasciste* (Paris: Fayard, 1989).

30. Among other interpretations, see: M. Rubel, 'Georges Sorel et l'achèvement de l'oeuvre de Karl Marx', *Cahiers G. Sorel*, I (1983), pp. 9-37.
31. In 1902 Sorel wrote the introduction to: Fernand Pelloutier, *Histoire des bourses du travail* (Paris, Schleicher), pp. 27-67. See also: Jack Julliard, *Fernand Pelloutier et les origines du Syndicalisme d'action directe* (Paris, 1971).
32. Sorel, *La Décomposition du Marxisme* (Paris: Riviér, 1908), p. 5.
33. See for example: C. Willard, *Le Mouvement socialiste en France (1893-1905). Les guesdistes* (Paris, Editions sociales, 1965).
34. John L. Stanley, *The Sociology of Virtue, The Social and Political Theories of Georges Sorel* (University of California Press, 1981), pp. 105-6.
35. Serge Hughes, 'Labriola and the Deviationist Marxism of Croce and Sorel', *The Fall and Rise of Modern Italy* (N.Y., Macmillan, 1967), pp. 37-59.
36. See also: D.D. Roberts, *The Syndicalist Tradition and Italian Fascism* (University of North Carolina Press, 1979); E.E. Jacobitti, 'Labriola, Croce and Italian Marxism', *Journal of the History of Ideas*, 36, No. 2 (1975).
37. *Réflexions*, p. 120.
38. *Ibid.*, p. 48.
39. *Ibid.*, p. 118.
40. *Ibid.*, p. 120.
41. *Ibid.*, p. 161.
42. *Ibid.*, pp. 45-50, 176-182.
43. *Ibid.*, p. 47.
44. *Ibid.*, p. 50.
45. *Ibid.*, p. 46.
46. Frank E. Manuel and Fritzie P. Manuel, *Utopian Thought in the Western World* (Harvard University Press, 1973), p. 755.
47. Jack J. Roth, *The Cult of Violence, Sorel and the Sorelians* (California University Press, 1980), p. 266.
48. *Réflexions*, p. 388.
49. A. Pezzotti, 'Un parti syndicaliste en Italie', *Mouvement socialiste* (13 March 1911), p. 185.

50. Agostino Lanzillo, *Giornale d'Italia* (20 November 1910).